

حیات سیاسی مجدالاسلام کرمانی در بوتۀ نقد و نظر

ذکرالله محمدی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

مریم طحان*

کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

(از ص ۸۵ تا ۱۰۵)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۰۶/۱۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۰۹/۲۶

چکیده:

مجدالاسلام کرمانی روحانی روشنفکر و روزنامه‌نگار برجسته عصر مشروطه بود که عمرش را در راه خدمت به وطن سپری کرد. وی با نوشتن مقالات متعدد در روزنامه‌ها به خصوص جریده ادب به مبارزه با حکومت استبدادی قاجاریه پرداخت و حتی به تبعید در کلات محکوم شد؛ ولی بعد از پیروزی مشروطه‌خواهان و برپایی حکومت جدید چهار روزنامه: ندای وطن، الجمال، کَشکول و محاکمات را در جهت تمجید از مشروطه و مذمت استبداد منتشر کرد. میانه‌روی در گفتار و هم‌نوا نشدن با روزنامه‌نگاران رادیکال و در واقع سبک خاص کرمانی در برخورد با دولت و دربار و به ویژه شخص شاه باعث شد وی متهم به دورویی و منفعت‌طلبی گردد. این اتهامات با سفر مجدالاسلام به اصفهان و دیدار با خوانین بختیاری در دوره استبداد صغیر شدت بیشتری گرفته و به جاسوسی برای شاه مبدل شد و باعث گردید وی برای همیشه دست از کارهای سیاسی و مطبوعاتی خود بکشد و تا آخر عمر گوشه عزلت را بر عالم سیاست ترجیح دهد.

در این مقاله سعی شده است ضمن مروری اجمالی بر زندگی سیاسی مجدالاسلام کرمانی، به تبیین صحت و سقم اتهامات وارده بر او، دلایل و بسترهای شکل‌گیری چنین اتهامات و نیز آراء و نظرات موافقان و مخالفان هم‌عصر وی و یا محققان بعدی پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: مجدالاسلام کرمانی، انقلاب مشروطه، ندای وطن، اتهامات

مقدمه

انقلاب مشروطه به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران، فصلی نو در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور به نمایش گذاشت. بی‌شک در آفرینش چنین رویداد بزرگی، بازیگرانی بزرگ به ایفای نقش پرداختند؛ اما در این میان نباید از نقش کنش‌گران و بازیگران فرعی غافل شد، افرادی که اگرچه نامشان مثل بزرگان مشروطیت ندرخشید و بر سر زبان‌ها نیفتاد؛ اقداماتشان در پیشبرد این هدف بی‌تأثیر نبود. قلم‌بدستان دوره مشروطه را می‌توان جزء قافله‌سالاران تمدن جدید ایران به حساب آورد.

پژوهش حاضر به بررسی زندگی و اندیشه سیاسی مجدالاسلام کرمانی، یکی از چهره‌های حاشیه‌ای انقلاب مشروطیت می‌پردازد که آثار قلمی فراوان و آرمان‌های ملی-گرایانه‌اش در حمایت از مشروطه، از وی چهره‌ای ماندگار ساخت.

روش تحقیق در این پژوهش عمدتاً توصیفی و تحلیلی است. از آن‌جا که موضوع مورد بحث، با فقر منابع تحقیقاتی روبرو می‌باشد؛ بیشترین تحلیل در این نوشتار بر اساس آثار قلمی مجدالاسلام به ویژه شماره‌های روزنامه ندای وطن می‌باشد.

تا آن‌جا که جست‌وجوهای نگارندگان دست داده است، پیشینه تحقیقی درباره «مجدالاسلام کرمانی» محدود به دو مورد می‌باشد؛ مورد اول پایان‌نامه کارشناسی ارشد مریم کمالی با عنوان «زندگی سیاسی و فعالیت‌های فکری و سیاسی احمد مجدالاسلام کرمانی» است به راهنمایی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، که در دانشگاه تهران صورت گرفته و در سال ۱۳۹۰ توسط انتشارات علم به چاپ رسیده است. از آن‌جا که نگارندگان به این پایان‌نامه دسترسی نداشته‌اند، قادر به اظهار نظر نمی‌باشد. مورد دیگر، کتاب «احمد مجدالاسلام کرمانی» نوشته فرید قاسمی است. عمده مطالب این کتاب، برگرفته از نوشته‌های نوه و برادر مجدالاسلام بوده و از بار تحقیقاتی و تحلیلی تهی می‌باشد. لازم به توضیح است اطلاعات مربوط به شخصیت مجدالاسلام به صورت محدود و پراکنده در کتب مختلف دیده می‌شود؛ و کار تحقیقی مفصلی در این باره صورت نپذیرفته است.

الف) مروری کوتاه بر زندگی سیاسی مجدالاسلام

احمد فرزند آقا یوسف در سال ۱۲۸۸ قمری (۱۲۵۰ش و ۱۸۷۱م) در کرمان متولد شد. (دهش، ص ۱۹۳) وی از طایفه افشار و از نوادگان خاندان قلی بیگ^(۱)، نائب‌الحکومه

کرمان در اواخر دورۀ صفویه، می‌باشد. (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۲) شایان ذکر است که احمد کرمانی، لقب «مجدالاسلام» را از مظفرالدین شاه دریافت کرده است؛ (سند شماره ۲۹۷، ص ۹) اما زمان و دلیل گرفتن این لقب معلوم نیست.

از معروف‌ترین استادان وی، می‌توان به ناظم‌الاسلام کرمانی، همشهری و هم‌رزم او در دوران انقلاب مشروطه اشاره نمود. سپس به پای درس حاج شیخ ابوجعفر کرمانی رفت؛ کسی که تأثیر نفسش موجب پرورش روح آزادی‌خواهی در اندیشۀ مجدالاسلام گردید (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۲۹۲). از دیگر استادان وی در کرمان می‌توان به ملا رحمت‌الله کرمانی و حاج ملا عبدالله راینی اشاره کرد.

وی پس از تحصیل در کرمان، در سال ۱۳۰۸ هـ ق جهت ادامۀ تحصیل رهسپار اصفهان شد و در آنجا نزد اساتید بزرگی نظیر آخوند ملا محمدباقر فشارکی و آقا میرمحمد تقی مدرس تلمذ نمود و پس از گذشت سه سال از هردوی ایشان به اجازه و تصدیق اجتهاد نائل گردید (مجدالاسلام، سفرنامه کلات، ج ۱، ص.ط).

علاوه بر این، عوامل محیطی و رابطه با برخی دوستان و نیز مطالعه آثار روشنفکران سبب گردید وی پا در راه آزادی‌خواهی گذاشته و با الگوبرداری از انقلاب فرانسه مسیر جدیدی را پیش روی خود قرار دهد. از جمله عوامل تأثیرگذار بر اندیشۀ مجدالاسلام در آن دوران، محیط اجتماعی و علمی کرمان بود. استبداد و تسلط بی‌امان شاهزادگان نیز در ایجاد تنفر او از استبداد تأثیر غیرقابل انکاری داشت. مطالعه آثار و نوشته‌های روشنفکران بزرگ آن عصر، به ویژه میرزا ملکم‌خان و طالبوف را نیز باید از جمله اصلی‌ترین دلایل پرورش ذهن مجدالاسلام به حساب آورد.

مجدالاسلام، در زمان حضورش در اصفهان با دو تن از آزادی‌خواهان به‌نام مشروطه، یعنی ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی دوستی و همکاری داشت. وی با همراهی دوستانش به تأسیس مدرسه‌ای به سبک جدید اقدام نمود؛ اما به دلیل جو حاکم بر زمانه و جهل و تعصب برخی نسبت به تغییر و تحولات جدید، به سرعت تعطیل شد (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۳). این سه تن از ادامۀ راه منصرف نشده، به تشکیل انجمنی به‌نام «انجمن ترقی» اقدام نمودند (مجدالاسلام، سفرنامه کلات، ج ۲، صص ۳۱۱-۳۱۲) و نیز برای رفع احتیاج به امتعۀ خارج و ترویج کالاهای وطنی، شرکتی موسوم به «شرکت اسلامی» را بنیان نهادند (همان، صص ۳۱۵-۳۱۴).

مسائل یاد شده به همراه اوضاع نابسامان ایران موجب شد مجدالاسلام در راه وطن‌خواهی خود، اقدام به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی کرده و به آگاه‌سازی افکار عمومی بپردازد. در این راستا، قلم مهم‌ترین ابزار وی بود. چنان‌که در اصفهان به واسطه قلم خود مردم را نسبت به دنیای پیرامونشان آگاه ساخت. خود، در رابطه با نگارش مقالات متعدد برای جراید فارسی زبان خارج و داخل^(۳) می‌گوید: «بنده شب و روز ایام تعطیل را... صرف تحریر مقالات می‌نمودم» (همان، صص ۳۱۵-۳۱۴). عمده مطالب وی در این دوره، در مورد اهمیت «شرکت اسلامی» و یا حمله به مخالفین آزادی نظیر حاکم اصفهان (ظل‌السلطان) و امام جمعه وقت (آقامیرزا هاشم) بود که مورد اخیر منجر به تبعید وی از اصفهان گردید. داستان آن تبعید چنین است که مجدالاسلام با همراهی دو دوست یاد شده خود، کتابی تحت عنوان «رؤیای صادق» را به رشته تحریر درآوردند. این کتاب به مذاق حاکم و امام جمعه اصفهان خوش نیامد و با متهم کردن آن‌ها به بای‌گری، هر سه را مجبور به ترک اصفهان کردند (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۳).

ورود مجدالاسلام به تهران تقریباً هم‌زمان با تغییر صدارت از امین‌السلطان به عین‌الدوله بود. دوره صدارت عین‌الدوله، به تأیید مورخان و محققان، از تاریک‌ترین ادوار تاریخ قبل از مشروطه به‌شمار می‌آید؛ «عین‌الدوله نسبت به مطبوعات و نویسندگان دشمنی فوق‌العاده نشان داد... اقدامات او به قدری سخت بود که برای مدتی تقریباً روزنامه خواندن در تهران جرم به‌شمار می‌رفت» (ذاکر حسین، ص ۴۷).

مجدالاسلام در بدو ورود به تهران، تصمیم به انتشار روزنامه‌ای مستقل جهت تنویر افکار عمومی گرفت. از آن‌جا که هنوز دولت استبداد بر سر کار بود و حکومت عین‌الدوله با صدور امتیاز روزنامه جدید موافق نبود، ناگزیر به سراغ «میرزا صادق ادیب‌الممالک فراهانی» رفت تا در نگارش «جریده ادب» با وی همکاری نماید. مقالات و بعضی اقدامات آزادی‌طلبانه وی در این راستا، منجر به تبعید وی به کلات شد. به گواهی منابع تاریخی، دوره کوتاه تبعید وی به کلات نادری از مهم‌ترین دوره‌های زندگی سیاسی او می‌باشد. بدین ترتیب در دوره استبداد مظفری و بیداد عین‌الدوله، مجدالاسلام به عنوان یک چهره مبارز و مخالف با استبداد مورد غضب حکومت واقع شده و در راه آرمان خود تن به تبعیدی سخت داد.

ناظم‌الاسلام ضمن اشاره به تأثیر مقالات مجدالاسلام در بیداری مردم چنین می‌نویسد: «مجدالاسلام در روزنامه ادب خدمات بزرگ کرد و فضاقت اعمال درباریان را

به گوش مردم رسانید» (ناظم الاسلام، ص ۳۶۱-۳۶۰). صدراعظم هم به بهانه این که «نویسنده آن (ادب) از حدود خویش تجاوز نموده مقالاتی می نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است؛ از قبیل مشروطه و ...» (همان، ص ۳۱۰) ادب را توقیف کرد.

فرمان مشروطیت درست زمانی صادر شد که هنوز یک ماه از تبعید مجدالاسلام و همراهانش به کلات نگذشته بود؛ اما با وساطت مشیرالدوله، رئیس الوزرای وقت، آن‌ها از زندان کلات آزاد شدند. در خصوص تاریخ دقیق آزادی آنها اطلاعی در دست نیست؛ به نظر می‌رسد مدت تبعید آنها کمتر از هفت ماه بوده باشد. به هر روی وی پس از آزادی و بازگشت به تهران، نه تنها مسئولیت خود را تمام شده ندانست؛ بلکه در جهت اهداف و آرمان‌های خود، اقدام به پایه‌گذاری یک گروه مطبوعاتی نمود تا در فضای آزاد که به واسطه انقلاب بر کشور سایه افکنده بود، مردم را هرچه بیشتر با حقوق خویش و نیز حکومت جدید و مزایای آن آشنا سازد. وی توانست مجوز سومین روزنامه جدید در دوره مشروطه را با نام «ندای وطن» از شاه و صدراعظم اخذ کند.

ندای وطن مهم‌ترین روزنامه‌ای است که مجدالاسلام به انتشار آن اقدام نمود؛ و باید آن را آغاز کاری جدی برای او دانست. به فاصله کمتر از دو ماه روزنامه «الجمال» را که شامل سخنرانی‌های سید جمال‌الدین واعظ بود، به چاپ رسانید. «کشکول» سومین روزنامه وی یک ماه پس از الجمال انتشار یافت. این روزنامه حاوی کاریکاتورهایی در نقد مسائل اجتماعی و سیاسی بود. همچنین وی با اخذ مجوز از وزارت عدلیه، اقدام به انتشار روزنامه «محاکمات» نمود که شامل مطالب و مسائل دادگاه‌ها می‌باشد. انتشار این جراید، مهم‌ترین فعالیت مجدالاسلام در دوره مشروطه اول می‌باشد که هر یک به نوبه خود دارای ارزش و اعتبار خاصی است. سرپرستی هم‌زمان چهار روزنامه مطرح آن دوران نشان از توانایی‌های مجدالاسلام دارد، در این خصوص باستانی پاریزی به حافظه قوی مجدالاسلام و فرزندانش به کرات اشاره کرده و نبوغ آنان را به جنون نزدیک می‌دانست (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۲۴۷).

مجدالاسلام در کنار فعالیتهای ژورنالیستی خود، به امور دیگری نیز اشتغال داشت؛ چنان که خود را مؤسس قرائت‌خانه و کتابخانه مظفری در تهران معرفی کرده است (سند شماره ۲۹۳، ص ۳).

هنوز عمر حکومت مشروطه به دو سال نرسیده بود که باغشاه بر بهارستان پیروز و مجلس به دست سربازان روسی بمباران شد؛ روزنامه‌ها تعطیل و افرادی چون

ملک‌المتکلمین، صوراسرافیل و برخی دیگر کشته شده و حکومت استبداد بار دیگر برقرار گشت. مجدالاسلام نیز از این قضایا بی‌نصیب نماند و روزنامه‌هایش تعطیل شد. با پیروزی مجدد مشروطه‌خواهان و فتح تهران که منجر به برکناری محمدعلی شاه از سلطنت شد؛ روزنامه‌ها کار خود را از سر گرفتند. مجدالاسلام نیز اولین شماره از سال سوم ندای وطن را منتشر کرد؛ اما بعد از انتشار نزدیک به سی شماره از آن، این روزنامه برای همیشه تعطیل شد؛ زیرا مشروطه‌طلبان، مجدالاسلام را استبدادطلب و حامی شاه مخلوع معرفی نموده و او را از تهران تبعید نمودند. پس از اتفاقات بالا، مجدالاسلام راهی زادگاهش شد و به دور از مسائل سیاسی به کار تحریر کتاب‌های خود پرداخت. وی در سال ۱۳۴۲ ق/۱۳۰۲ش در حالی که پنجاه دو سال از عمرش می‌گذشت، به مرض استسقا به دیار باقی شتافت.

ب) اتهامات وارده بر مجدالاسلام

مجدالاسلام در طی حیات سیاسی خود، همواره درصدد نشر اندیشه آزادی و ترقی کشور و مبارزه با استبداد بود؛ اما روش میانه‌رو وی به‌گونه‌ای بود که همواره تردیدهایی را به وجود آورده و در ادوار مختلف انگشت اتهام به سوی وی دراز بود. مجدالاسلام چندین بار از سوی حکومت (قبل و بعد از مشروطه) متهم به دورویی شد. اما به راستی این اتهامات چه اندازه درست است؟

در این‌جا سعی بر آن است که ابتدا مواضع و اقدامات عملی و فکری وی درباره مسائل گوناگون آن دوره مورد بررسی قرار گیرد و نیز نظرات هم‌عصران، آشنایان و محققان مختلف بیان شود، آن‌گاه در یک جمع‌بندی نهایی، به تبیین صحت و سقم اتهامات مطرح شده، پرداخته شود.

نخستین اتهام، قبل از پیروزی مشروطه، مراوده و دوستی با دبیر حضور، منشی عین‌الدوله، و به واسطه آن، همکاری با عین‌الدوله می‌باشد. این اتهام تا آن‌جا پیش رفت که وی را به‌عنوان عضو رسمی «انجمن مخفی تهران» نپذیرند. اعضای انجمن، در دعوت از مجدالاسلام به دلیل همین ارتباط، برای حضور در بین خود بیم داشتند؛ اما ناظم‌الاسلام ضمن دفاع از مجدالاسلام در خصوص دوستی وی با دبیر حضور می‌نویسد:

«دبیر حضور اطمینان به اقوال مجدالاسلام ندارد» (ناظم‌الاسلام، ص ۲۱۵).

مجدالاسلام خود، در گفت‌وگو با سید محمد طباطبایی پاسخ می‌دهد که: «... من مخصوص بعض اخبار را راپورت می‌دهم که باعث قوت شما و ضعف طرف است لکن دیگران اخباری را اطلاع می‌دهند که باعث توهین شما خواهد بود» (همان، ص ۲۸۵).

با استناد به گفته‌های ناظم‌الاسلام، نمی‌توان منکر روابط مجدالاسلام با عوامل دربار شد؛ اما به جرأت هم نمی‌توان رأیی درباره‌اش صادر کرد و وی را شخصی استبدادطلب نامید. اقدامات بعدی وی و نیز مقالاتش در روزنامه ادب که باعث ناخشنودی دربار و تبعیدش گشت، دلیل بر اثبات بی‌گناهی وی است. اما آیا به‌واقع دلیل تبعید وی مقالات او بر ضد استبداد بود یا پای مسائل دیگری در میان بود؟ در این‌جا برای رسیدن به تحلیلی درست لازم است دلایل تبعید وی مورد بررسی قرار گیرد.

حادثه اهانت ظفرالسلطنه به یکی از عالمان کرمان، موجب شد مجدالاسلام به همراه ناظم‌الاسلام کرمانی، با بی‌پروایی بر گرمی بازار هیجانات مذهبی مردم تهران بیافزاید (همان، ص ۲۵۴). آن‌ها با در دست داشتن «پیراهن کتک خورده‌ی وی» به خانه آقایان طباطبایی و بهبهانی رفته و آنها را برای قیام بر ضد عین‌الدوله و تشکیل مجلس تحریک نموده (همان‌جا) و به اصطلاح «پیراهن عثمان مشروطه را بلند کردند» و شاید عین‌الدوله به‌همین سبب وی را تبعید کرد (باستانی پاریزی، اژدهای هفت‌سر، ص ۵۸). همراهی این دو مبارز کرمانی در واکنش به اهانت به مجتهد مذکور، نقطه عطفی در اتحاد گروه‌های مخالف دربار به وجود آورد (نیک‌پور، ص ۳۳۵).

فعالیت‌های وی در این زمینه در اثبات بی‌گناهی وی کافی نیست، اما به نوعی خبر از اهداف واقعی مجدالاسلام می‌دهد. شاید تبعید وی از سوی دربار بهترین مدعا برای اندیشه مشروطه‌خواهی او باشد. اغلب منابع، دلیل تبعید وی را مقالات او در روزنامه ادب می‌دانند؛ اما مسائل دیگری نیز مطرح بود. به طور نمونه وی روزنامه ادب را «ارگان انقلابیون عصر از قبیل سید محمد طباطبایی و سعدالدوله» (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۴) قرار داده بود؛ و یا هنگام تحصن علما در حرم شاه عبدالعظیم، به جمع‌آوری اعانه برای متحصنین پرداخته و در عین حال بین علما با بی‌طرفی و اضداد عین‌الدوله رابطه برقرار می‌کرد. (همان‌جا) هرچند در این سخن ابهام دیگری، در مورد رابطه وی با دو طرف درگیر وجود دارد.

برادر مجدالاسلام، در دفاع از وی می‌گوید: «در این وقت شاهزاده امیراعظم از طرف عین‌الدوله مأمور شده بود که به‌وسیله نمایش‌های مسلحانه در اطراف زاویه شاه

عبدالعظیم آقایان را تهدید به محاصره و متفرق کند مرحوم مجدالاسلام مشارالیه را ملاقات و نه‌تنها او را از اعمال سخت‌منصرف و متعهد به تسامح نمود بلکه وادارش کرد که هزار تومان به اسم اعانه به آقایان متحصنین تقدیم کند» (همان، ص ۵-۴).

چنان‌که آمد، دبستانی در ضمن اشاره صریح به رابطه مجدالاسلام با عوامل استبداد، این رابطه را نه به عنوان جاسوسی و خیانت؛ بلکه در جهت خدمت‌رسانی به انقلابیون دانسته و برادرش را از این اتهامات مبرا می‌داند.

یحیی دولت‌آبادی علت گرفتاری آنها را شب‌نامه‌نویسی می‌داند (دولت‌آبادی، ج ۲، ص ۶۵). اما مجدالاسلام، خود درباره عدم ارتباطش با عین‌الدوله این‌گونه می‌نویسد: «هرگز در کار شب‌نامه‌نویسی نبوده‌ام و با عین‌الدوله هم چندان مراوده نمی‌کردم روزنامه را هم که می‌نوشتیم در تحت مراقبت و سانسور وزیر انطباعات بود و تقریباً بی‌گناه و بی‌طرف بودم فقط چیزی که می‌توانستم فکر بکنم این بود که پنج ماه قبل که آقایان از حضرت عبدالعظیم به شهر آمدند من شرحی مبسوط در تمجید آنها و تمجید مجلس عدالتخانه نوشتیم... وزیر انطباعات خبر شده فرستاد آن چه را که در مطبعه چیده بودند بهم زدند... قلباً عین‌الدوله رنجش از من حاصل کرد و نیز در قضیه کرمان که ظفرالسلطنه حاجی میرزا محمدرضا مجتهد را چوب زده بود» (مجدالاسلام، سفرنامه کلات، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۵۳-۱۵۱).

درواقع وی دلیل تبعیدش را نوشته‌هایش می‌داند و می‌نویسد: «عقیده عین‌الدوله این بود که تمام این فسادها از مردمان وطن‌پرست است که می‌خواهند دولت ایران را مثل دول فرنگ قانونی بنمایند و مردم [را] به لفظ مشروطه و قانون اساسی مأنوس کردند لهذا با این طایفه حمل کرد از جمله من بدبخت... به ماها حمله کرد، پس معلوم شد گناه ما چه بوده یعنی ستایش از عدالت و نکوهش از ظلم و تمجید از قانون و مذمت از استبداد» (همان، صص ۹۸-۹۷).

بررسی‌ها حاکی از آن است که عداوت عین‌الدوله نسبت به آزادی‌خواهان سبب این تبعید بوده؛ اما همان‌طور که آمد مجدالاسلام به واسطه رابطه با دبیر حضور، متهم به همکاری با رژیم استبداد بود و این مسئله نیز موجب شد تا عده‌ای این تبعید را نمایشی از سوی عین‌الدوله و مجدالاسلام جهت رفع اتهام از وی بدانند. کسروی در این باره چنین می‌نویسد: «عین‌الدوله خواست کسانی را از تندروان از شهر بیرون راند و چشم‌های دیگران را بترساند، و باشد که می‌خواست از این راه پروبال کوشندگان را

بکنند... مجدالاسلام یکی از کارکنان عین‌الدوله و به گفته آن زمان «راپورتچی» او می‌بود، و... ولی این هنگام چون کار کوشندگان را در پیشرفت می‌دید، دوراندیشانه می‌خواست جایی برای خود در میان اینان باز کند، و این بود در اینجا و آنجا نشسته زبان به بدگویی از عین‌الدوله گشاده می‌داشت... ولی چون عین‌الدوله اینان را گرفت، چنین پراکند که بابی (بهایی) می‌بودند...» (کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۸).

اما ناظم‌الاسلام که دلیل تبعید مجدالاسلام را مقالات روشنگرانه وی در ادب بیان کرده، در خصوص این اتهام و رابطه همشهری‌اش با عین‌الدوله چنین می‌نگارد: «مردم را گمان این بود که مجدالاسلام راپرت ده و خفیه‌نویس عین‌الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین‌الدوله بد می‌گوید و کراراً به عین‌الدوله خبر دادند بدگفتن او را. دیگر واقعه چوب زدن ظفرالسلطنه... دیگر آنکه مجدالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به حدی که موجب خیال عین‌الدوله گردید دست خطی از پادشاه صادر کرد که مجدالاسلام را تنبیه و تبعید دارد... فلذا مجدالاسلام یک شال شیروانی و یک قلمدان تقدیم عین‌الدوله نمود و عکس او را در روزنامه ادب ترسیم و نقش نمود... [او نیز] پاره از کاغذهای باطله که در طاقچه خانه‌اش مانده بود... چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود به توسط یکی از اهل کرمان به اعظام‌الملک رسید که کاشف از خیالات مجدالاسلام بود» (ناظم‌الاسلام، ص ۳۶۱).

از این مطلب نکات مهمی استخراج می‌شود. اول آن که مجدالاسلام چون متهم به دوستی عین‌الدوله بوده، برای منزه نشان دادن خود به بدگویی از وی پرداخته و دست آخر برای گرفتارنشدن، هدیه‌ای نیز به عین‌الدوله پیشکش کرده است. اما به نظر نمی‌آید که منظور ناظم‌الاسلام متهم کردن همشهری‌اش به دورویی باشد؛ چرا که در ادامه به اقدامات پنهانی مجدالاسلام علیه مستبدان اشاره می‌کند و به نوعی ضمن اشاره به ارتباط وی با عین‌الدوله و دربار، قصد و غرض مجدالاسلام را کمک به آزادی خواهان و علت تبعید وی را کینه‌ورزی عین‌الدوله نسبت به روشنگری‌های مجدالاسلام می‌داند. مجدالاسلام نیز در یکی از نامه‌های خود به ناظم‌الاسلام، برای تبرئه خویش هرگونه ارتباط با عین‌الدوله را رد کرده و تنها به نقش خود در آزادی سید جمال‌الدین و وساطت کردن نزد عین‌الدوله اشاره می‌کند (همان، ص ۳۷۱).

به‌هرروی، مجدالاسلام مورد غضب عین‌الدوله قرار گرفته و به کلات تبعید شد. اگرچه مدت این تبعید کوتاه بود؛ اما مرارت‌های زیادی برای وی و همراهانش به همراه

داشت. ما این موضوع را با استناد به نامه‌های او به طباطبایی و ناظم‌الاسلام استنباط کرده ایم (همان، صص ۳۶۵-۳۷۰). وی در این مکاتبات به بیان مصائب پیش آمده در این سفر اجباری و نیز رفتار بد عمال حکومتی پرداخته؛ اما از ادامه راه خویش منصرف نگشته و با اراده‌ای قوی‌تر هدفش را که همان پایه‌ریزی حکومت بر مبنای قانون بود، دنبال کرد: «... در دولت مستبده ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت تامه حاصل شود و همیشه مثل عین‌الدوله و نیرالدوله و آصف‌الدوله پیدا خواهد شد که برای یک ساعت راحت خیالی خودشان عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کند. پس باید فکری کرد که اساس را صحیح نمود... صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست کنید. اگر اساس درست شد، هزار محبوس بدبخت... آزاد می‌شوند و این‌گونه محبس‌ها موقوف می‌شود» (همان، ص ۳۶۹). به قول ناظم‌الاسلام «این نامه‌ها را درج می‌کنیم تا خواننده بداند با این همه ظلم و ستم و خواری و ذلت که دیده‌اند چگونه می‌شود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آن‌که اگر دولت ایران مشروطه نشده بود حضرات در کلات مرده بودند» (همان، ص ۳۷۱). اگرچه می‌توان به گفته ناظم‌الاسلام برای تبریئه مجدالاسلام تکیه کرد؛ اما این کافی به نظر نمی‌رسد، به ویژه آن‌که حوادث بعدی نه‌تنها این اتهامات را برطرف نکرد بلکه بر میزان آن نیز افزود.

چنان‌که آمد، مجدالاسلام پس از پیروزی مشروطه‌خواهان و برقراری حکومت جدید، در بازگشت به تهران اقدام به تأسیس یک گروه مطبوعاتی نمود. وی در این روزنامه‌ها به بیان مسائل و مشکلات کشور می‌پرداخت و راه‌حلهایی نیز برای برون رفت از آن‌ها پیشنهاد می‌کرد. اما سبک معتدل مقالات وی، حاکی از حمایت از شاه و البته مخالفت با درباریان به نظر می‌رسید و چون مانند برخی مقالات تندرو و رادیکال، هتاک‌ی به رجال، در آن دیده نمی‌شد موجب شد باز از سوی مشروطه‌خواهان در مظان اتهام قرار گیرد. مجدالاسلام که خود این اتهامات را از دوست و دشمن می‌شنید ضمن بیان خدمات خود در راه ترقی وطن، در دفاع از خود و عدم غرض‌ورزی‌اش نسبت به افراد، مسلک خود را «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» معرفی نموده و با تأسی از روش خاتم‌الانبیا (ص) اظهار مشروطه‌خواهی از هر فردی را می‌پذیرفت هرچند وی سابقه طولانی در استبدادطلبی داشت (ندای وطن، ش ۲۳۳، اخطار مخصوص ص ۳).

در هر صورت روش مسالمت‌آمیز مجدالاسلام را نمی‌توان تحسین کرد؛ زیرا تمجید از افرادی چون آصف‌الدوله، مسبب حادثه فروش دختران قوچان؛ و یا اتابک و... که

مسبب مظالم بسیاری بودند و در آن دوره بنا به مصالح شخصی و منفعت‌طلبی خود را در صف مشروطه‌طلبان می‌دانستند؛ اشتباه و به طور قطع تردیدهایی را در اذهان مردم ایجاد می‌کرد. هرچند گذشت زمان ثابت کرد روش‌های دیگر چون فحاشی که مورد قبول جماعتی بود نیز همواره نتایج ناگواری را به همراه داشته است. به نظر می‌رسد مجدالاسلام از روی خیرخواهی و نه تملق و تنها در جهت متحدنمودن ملت ایران و برای کمک به ترقی وطن، به تمجید از افراد پرداخته است. تا آنجا که از آصف‌الدوله، که در سفر کلات مشقاتی را بر وی تحمیل کرده (ندای وطن، ش ۲۱ ستون مذاکرات مجلس صص ۱-۲) گذشته و به نفع ترقی وطن او را مورد تشویق قرار می‌دهد.

اتهام دیگر مجدالاسلام رشوه‌خواری بود. وی در این خصوص برای تبرئه از این اتهامات نوشت که «بعد از مراجعت از کلات یک سال است بنده روزنامه می‌نویسم و در هر مطلب که نوشته‌ام گفته‌اند فلان مبلغ پول گرفته اگر همه آنها را حساب کنیم اقلاً دو هزار تومان می‌شود... بنده حاضرم که تمام آنچه الان دارم... اگر ادعای بنده را قبول ندارید از اداره حبل‌المتین یومیه و اداره صبح صادق سؤال کنند...» (ندای وطن، ش ۱۰۶، داغ باطله ص ۳).

اتهام دیگر مطرح شده در مورد مجدالاسلام، تقاضای امان‌نامه از محمدعلی شاه (مجدالاسلام، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۱۱)، در دوره بعد از به توپ بستن مجلس و شروع استبداد و خفقان جدید است. در این وضعیت، فعالان سیاسی و فرهنگی که به نحوی در راه آزادی کشور فعالیت می‌کردند، بر جان خود ایمن نبودند. مجدالاسلام نیز که به شدت از گرفتارشدن می‌هراسید، به دنبال راه فرار بود و در این راه به هر دستاویزی متوسل می‌شد. البته این موضوع را می‌توان دلیلی بر عدم وابستگی وی با مستبدان دانست؛ چرا که در غیر این صورت نیازی به امان‌نامه نبود. سعدالدوله در ملاقاتی با مجدالاسلام به او توصیه می‌کند که «امثال شما در دربار دشمن زیاد دارید و حالا متصل در مقام این هستند که بهانه‌ای به دست بیاورند شما هم اختیار زبان خود را ندارید... و شما را به زحمت می‌اندازند» (همان، ص ۱۶).

در موارد متعدد مجدالاسلام متهم به حمایت از شخص شاه و به تبع آن حمایت از استبداد بود، اما تنها با استناد به حمایت از شاه و معرفی وی به عنوان شاهی مشروطه-طلب و ترقی‌خواه، نمی‌توان مجدالاسلام را متهم به مخالفت با مشروطیت کرد؛ چرا که اندیشه «السلطان ظل‌الله» سالیان متمادی بر مردمان این سرزمین حکم‌فرما و جزئی از

وجودشان شده و کشور بی‌شاه را مثل رمه بی‌چوپان می‌دانستند. مجدالاسلام در مقالات خود ضمن ستایش از شاه و مساعدت‌های وی در پیروزی مشروطه‌خواهان؛ حکومت جمهوری را بدین‌دلیل که شاه در رأس آن نیست قبول نداشت. اما وی برای شاهی ارزش و اعتبار قائل بود که مشروطه‌طلب، آزادی‌خواه و طرفدار قانون باشد نه شاه مستبد (ندای وطن، ش ۱۶۰، بین فایده خیانت به که عاید می‌شود ص ۲).

اگرچه مجدالاسلام در مقالات خود از محمدعلی شاه حمایت می‌کرد، ایراد وی را دهان‌بینی خاص او نسبت به سخنان درباریان مستبد می‌دانست؛ و ضمن مقالات خود، این مسئله را به شخص شاه گوشزد می‌کرد؛ (ندای وطن، ش ۱۳۵، عریضه به حضور همایونی ص ۴ و ش ۱۳۶ همان مقاله، ص ۱) اما با توجه به مرام میانه‌روی خویش، هیچ‌گاه قدم در دایره هتاک‌نگذاشته و دوستان خود را نیز از این کار برحذر می‌داشت. با توجه به تجربه روزنامه‌نگاران رادیکال هم‌عصرش، وی چنین رویه‌ای را نه تنها باعث ترقی و آبادی کشور و استحکام پایه‌های حکومت نوپدید نمی‌دانست؛ بلکه آن را در تحریک شاه مؤثر می‌دانست. کسروی درباره تندروی روزنامه‌ها می‌نویسد: «روزنامه روح القدس یک گفتار بی‌باکانه‌ای نوشت... گفتاری که هیچ سودی برای مشروطه‌خواهان نداشت ولی بهای خون نویسنده‌اش (سلطان‌العلمای خراسانی) گردید» (کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۸۲).

عبدالله مستوفی نیز در انتقاد از نوشته‌های مطبوعات می‌نویسد: «الحق روزنامه‌ها نسبت به محمدعلی شاه بی‌مزگی می‌کنند و زیاده‌روی می‌نمایند، روزنامه مساوات که وارد زندگی خصوصی شاه شد خیلی زننده و بی‌نزاکت بود» (مستوفی، ج ۲، ص ۲۵۸). و یا این که «خبرنگاران و مدیران جرأید و روزنامه‌نویسان سبک و سیاق و مسلک روزنامه را درین موقع تنگ که عجالاً ملت در ضعف است تغییر نداده باز هم آنچه باید ننویسند می‌نویسند... چیزها نوشته‌اند و بدها گفته‌اند که عقل متحیر است که درین موقع باریک باز با قلم شلیک می‌کنند» (تفرشی، ص ۸۶).

علاوه بر موارد فوق، موارد بسیاری از این دست وجود دارد که بی‌تردید در تحریک محمدعلی شاهی که بی‌میل به سرکوب اهل قلم مشروطه‌خواه نبود، مؤثر بوده است. شاهد این ادعا قتل میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه تندر و صوراسرافیل می‌باشد. اما در مورد مجدالاسلام به دلیل روش آرام و مسالمت‌آمیز خود، نه تنها چنین نشد؛ بلکه اجازه انتشار دوباره روزنامه ندای وطن را نیز از دربار گرفت.

مخالفان وی، تنها او را متهم به همدستی با شاه می‌کنند. در «کتاب نارنجی» چنین آمده است: «شاه مجدالاسلام سردبیر سابق نشریه لیبرالیست ندای وطن را به نزد خود دعوت کرد و به او اجازه داد فعالیت ادبی خود را البته به صورت معتدل‌تری از سرگیرد» (کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۲۶۸). اما نویسنده در پاورقی کتاب، مجدالاسلام را این‌طور معرفی می‌کند: «وی از دستیاران زیر پرده محمدعلی شاه بود و در روزنامه‌هایی که انتشار می‌داد نیز روش ثابت و مستقلی نداشت و بیشتر سود خود را می‌پایید. در عین حال همدستی با محمدعلی شاه، گاه چنان مقالات تندی علیه دستگاه حاکم می‌نوشت که دچار ددرسهای فراوان می‌شد» (همان‌جا). محیط طباطبایی نیز ضمن متهم کردن مجدالاسلام به «دودوزه‌بازی» انتشار روزنامه وی در دوران استبداد صغیر و سپس تعطیلی آن را، اقتضای موقعیت و بنا به مصلحت می‌داند (محیط طباطبایی، صص ۱۰۷-۱۴۶). وی اشاره‌ای به این موضوع که چه مصلحتی در کار بوده است، نمی‌کند.

پس از این تعطیلی مجلس، مجدالاسلام تا مدتی خانه‌نشین شده و کمتر به کارهای سیاسی می‌پرداخت. سه ماه پس از این حادثه و با فروکش کردن شدت درگیری‌ها، زمزمه‌هایی مبنی بر بازگشایی دوباره مجلس در میان مردم منتشر شد. مجدالاسلام نیز در این آرامش قبل از توفان به فکر انتشار مجدد ندای وطن افتاد و سه شماره از آن را نیز منتشر کرد؛ اما مجدداً این روزنامه توقیف شد. علت توقیف را اعتراض شدید شیخ فضل‌الله نوری نسبت به برخورد مجدالاسلام در مسئله فوت ملک‌خان می‌دانند که از آن حادثه تحت عنوان «فاجعه ادبی» یاد شده بود. قدرت‌نمایی مخالفان مشروطیت موجب شد مجدالاسلام درگیر مشکلاتی شود، که از آن جمله توقیف روزنامه ندای وطن به دستور شیخ فضل‌الله و به دنبال آن تحجیر و جلب مدیر روزنامه بود (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۶).

سؤالی که در این‌جا به ذهن متبادر می‌شود این است که در دوره استبداد محمدعلی شاهی که مشروطه‌خواهان به ویژه در تهران آزادی عمل نداشتند، چگونه ندای وطن اجازه نشر دوباره می‌یابد؟ آیا این مسئله به شخصیت آرام و محافظه‌کار مجدالاسلام باز می‌گردد یا به رابطه وی با شاه؟

به درستی نمی‌توان پاسخی قطعی به این سؤال داد. مجدالاسلام خود، در این رابطه چنین اظهار می‌دارد: «...دولت مصمم شد یکی دو روزنامه ایجاد نماید در این موقع بعضی دوستان درباری بنده اعتدال مسلک را وسیله جلب توجه شاه ماضی نموده بنده را

به این خدمت انتخاب کردند. بنده هم به شرایطی قبول کرده... به خیال خودم وجود ناقص را از عدم صرف بهتر دانسته شروع نمودم» (سند شماره ۲۹۳، صص ۵ - ۴).

اما داستان توقیف از زبان مجدالاسلام به گونه‌ای دیگر است. وی علت تعطیلی مجدد روزنامه را عدم همراهی‌اش با تفکرات درباریان خوانده و می‌نویسد: «در همان شماره اول و دوم رجال دربار دانستند که روزنامه بنده هرگز مروج خیالات وحشیانه و اعمال ظالمانه آنها نخواهد شد. لهذا برخلاف قرارداد و بدون محاکمه اداره را تعطیل و روزنامه را توقیف نمودند...» (سند شماره ۲۹۳، ص ۵).

اما با استناد به این دفاعیات نیز، نمی‌توان مجدالاسلام را از این اتهامات مبرا دانست؛ چرا که خود نیز در موارد مختلف به رابطه‌اش با درباریان اشاره کرده است. با توجه به تابوهای موجود در آن دوره و به خصوص در آن آشفته بازار که هر کس ساز خود را می‌نواخت، و از آن جا که کوچک‌ترین حرکت موجب سوءظن بوده است، شاید بتوان اتهامات مردم را بی‌اساس ندانسته و این موضوع را امری عادی تلقی کرد. چرا که در اختناق ناشی از استبداد صغیر، اجازه طبع مجدد روزنامه‌ای این چنین، امری غیرعادی می‌نمود و احتمال عامل شاه بودن و مستبد خواندن عوامل این روزنامه می‌رفت.

اما مهم‌ترین حادثه‌ای که در دوره استبداد صغیر برای مجدالاسلام رخ داد، عزیمت وی به اصفهان و همراهی او با بختیاری‌های آزادی‌خواه بود. این واقعه دامنه اتهامات وارده بر وی را گسترده‌تر و شدیدتر نمود که اثرات آن در دوره دوم مشروطه آشکار شد. با فتح تهران و برکناری محمدعلی شاه توسط مشروطه‌خواهان بار دیگر حکومت مشروطه جایگزین استبداد گشت و آزادی‌خواهان فعالیت‌های خود را از نو آغاز کردند. مجدالاسلام نیز نخستین شماره سال سوم را به چاپ رسانید؛ اما پس از چاپ سی شماره از این جریده، وی مورد غضب مشروطه‌خواهان واقع شد. تهمت‌هایی که از مدت‌ها پیش او را نشانه گرفته بود، این بار با ماجرای سفر به اصفهان عجین شده و مشروطه‌خواهان که تصور می‌کردند وی در جهت جانب‌داری از شاه مخلوع و به سمت جاسوسی عازم اصفهان گشته، موجبات توقیف روزنامه ندای وطن را فراهم آوردند. اگرچه این توقیف ارتباطی با محتوای روزنامه نداشت؛ اما سبب شد روزنامه برای همیشه خاموش بماند.

صرف‌نظر از درستی یا نادرستی این اتهامات که در جای خود بدان خواهیم پرداخت، مجدالاسلام به حکم هیئت مدیره دستگیر و در باغشاه محبوس گردید. وی ابتدا محکوم

به پنج سال حبس به تبعیدگاه سابق خود شد اما با حمایت افرادی چون «سردار اسعد، حاج آقا نورالله و آیت‌الله خراسانی» (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۶) حکم حبس وی به تبعید ابدی از تهران مبدل گشت.

در بررسی اتهامات مجدالاسلام در سفر اصفهان نظرات کم و بیش مشابهی مطرح شده است. اهم آن‌ها ارتباط با افرادی چون سعدالدوله، وزیر امور خارجه استبداد صغیر، و ارشدالدوله علیخان کرمانی^(۳)، عامل خاص محمدعلی شاه، و تهمت جاسوسی در اصفهان است. هم‌چنین گفته شده که وی نمایندگی یک روزنامه روسی را نیز در تهران بر عهده داشته است (همان، ص ۷۳۰). شاید به همین علت است که نویسنده کتاب نارنجی، مجدالاسلام را از نظر مسلک سیاسی طرفدار روس می‌خواند (کتاب نارنجی، ص ۲۶۸).

آیا می‌توان چنین به قضاوت نشست که مجدالاسلام مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب، به دستور سعدالدوله یا حتی شخص شاه به اصفهان رفته تا از پیشرفت کار آزادی‌خواهان در آن سامان به نفع حکومت استبداد جلوگیری کند؟ مجاهدالسلطان که خود در جریان حمله بختیاری‌ها به تهران شرکت داشته است، مجدالاسلام را نماینده آزادی‌خواهان تهران معرفی کرده چنین می‌نویسد: «...آزادی‌خواهان تهران هم که مراقب اوضاع بودند مجدالاسلام کرمانی را که با بختیاری‌ها مناسبات نزدیکی داشت با دو نفر دیگر به اصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمدعلی شاه جلوگیری به عمل آورده عملیات آنها را خنثی نمایند. ...فعالیت فرستادگان محمدعلی میرزا در نتایج اقدامات متقابل مجدالاسلام کرمانی به جایی نرسید و آنها ناگزیر دست خالی بدون اخذ نتیجه به مرکز مراجعت کردند» (دانشور علوی، صص ۵۸ - ۵۷). با استناد به این مطالب، نه تنها مجدالاسلام از اتهامات وارده تبرئه می‌شود؛ بلکه خدمات وی نیز باید ارج نهاده شود. اما لازم است برای قضاوت درست‌تر نظرات دیگران را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

ناظم الاسلام با اشاره به خدمات مجدالاسلام در روزنامه‌هایش به مشروطیت با عبور از ظواهر امر و به قول خود با دقت نظر، تأمل و انصاف در اندیشه‌ها و اقدامات مجدالاسلام، ابتدا دو تقصیر را برای مجدالاسلام برمی‌شمارد: نخست، رفتن او به اصفهان و مأموریت تفرقه‌اندازی میان بختیاری‌ها از طرف شاه و دیگر این‌که او خبرنگار روزنامه‌ای روسی بوده است. او در ادامه با بیان دلایلی این اتهامات را باطل دانسته و می‌نویسد: «تقصیر اولی او، اولاً آنکه چهار نفر به این مأموریت از طهران خارج و به اصفهان وارد شدند، یکی میرزا ابراهیم‌خان که امروز در عداد وکلاء مجلس است، دیگر

شاهزاده محمد جعفر میرزا که امروز در یکی از ادارات دولتی است، دیگر صدراالانام که امروز با نهایت عزت و احترام در طهران زندگی می‌کند چه شد که از بین این چهار نفر که به یک عزم و به یک خیال و به یک مقصود به اصفهان رفتند فقط همان مجدالاسلام مقصر گردید [این نکته ناظم‌الاسلام واقعاً جای بسی تأمل دارد] ثانیاً آنکه پس از ورود این چهار نفر به اصفهان، هر چهار نفر را استنطاق نمودند هر چهار نفر گفتند ما برای خدمت به ملت آمدیم چون در بین راه مانع داشتیم فلذا به امیر بهادر گفتیم که می‌رویم برای شما خدمت کنیم و پول هم از امیر بهادر گرفتیم و ظاهر گردید که قصد بدی نداشتند. و اما تقصیر دیگر آن که مجدالاسلام نه وکیل بود و نه وزیر و نه مأمور دولت... دیگر آنکه مجدالاسلام خبرنگار یکی از روزنامه‌نگاران روسی بود نه دولت روس و خبرنگار جراید خارجه امروز در مجلس به ملت هم خدمت می‌کند» (همان‌جا).

در هر حال مجدالاسلام یکبار دیگر متهم به همدستی با مستبدان شد. اما در صحت و سقم آن تردیدهایی وجود دارد. بنا بر مثل معروف فرد از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود؛ مجدالاسلام نیز نمی‌بایست چنین خبط کرده باشد. او که یکبار به قول کسروی به طور نمایشی به عین‌الدوله بد گفت تا خود را به میان مشروطه‌طلبان بکشاند و سپس برای وی خبر ببرد؛ به جای دستمزد، گرفتار حبس و تبعید شده بود. بنابراین لزومی نداشت تا وی دگر باره این اشتباه را تکرار کند. هم‌چنین طبق گفته ناظم‌الاسلام، چرا همراهان وی محکوم نشده‌اند. بنابراین نمی‌توان به صراحت وی را خائن به مشروطه‌طلبان خواند.

ج) قضاوت‌ها درباره مجدالاسلام:

بعد از بیان اتهامات وارده بر مجدالاسلام، و قبل از آن که در این زمینه به مسند قضاوت بنشینیم، می‌بایست قدری نظرات بستگان، آشنایان، و منتقدان را از نظر بگذرانیم: برادر مجدالاسلام در مورد او چنین قضاوت می‌کند: «مجدالاسلام در خدمت به جامعه خود را به آب و آتش می‌زد و با کمال شجاعت به استقبال مرگ می‌رفت و نسبت به دشمنان شخصی هم از خیرخواهی خودداری نمی‌کرد» (مجدالاسلام، شهر خاموشان، ص ۷). او با این بیان، وی را فردی مشروطه‌خواه می‌خواند که برای هدف خویش از جان نیز می‌گذرد.

کسروی با نگاهی بدبینانه و با چشم‌پوشی از خدمات او می‌نویسد: «نویسنده ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بوده... این مرد بدنام می‌بود و سپس بدنام‌تر گردید و از روزنامه‌اش هم، با همه آراستگی بیرون آن پیداست که جز برای نان خوردن نوشته نمی‌شد» (کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۷۴). در واقع کسروی تمام اتهامات وارده بر مجدالاسلام را درست پنداشته و با بی‌مهری وی را محکوم می‌نماید؛ در حالی که برای درستی این اتهامات دلایل و شواهد استواری ارائه نمی‌دهد. کسروی همچنین آن‌جا که از سرنوشت محکومین مشروطه دوم سخن می‌گوید، در کنار افرادی چون، محمدعلی شاه، صنیع حضرت و... با عنوان دشمنان مشروطه، مجدالاسلام را نیز بی‌نصیب نگذاشته و با وارد نمودن نام وی در این لیست، اتهامات قبلی را تکرار میکند (کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ج ۱، ص ۶۸).

گویا مجدالاسلام گفته کسروی مبنی بر قصد کسب مال از راه روزنامه‌نگاری را پیش‌بینی کرده بود که چنین می‌نگارد: «بعضی کوتاه‌نظران گمان کنند که غرض از اصرار من در روزنامه‌نویسی تحصیل معاش بوده یا تکمیل ثروت و نیک‌نامی ولی خودم می‌دانم که اگر این ملاحظات هم در کارم بود علت تامه نبوده... و علت تامه‌اش همانا بیدارکردن ملت و آشنا نمودن اذهان عامه به ثمرات تمدن و تربیت است چنان‌که امروز هم که به جرم همان اعمال محبوس شده‌ام و هر کس از هر کار صدمه بخورد ناچار آن کار را ترک می‌گوید باز نمی‌توانیم چشم از این وظیفه بپوشیم و تا دم آخرین سر و کارم با قلم خواهد بود و مأیوس نیستم» (مجدالاسلام، سفرنامه کلات، ج ۲، ص ۳۶۱).

همان‌طور که ناظم‌الاسلام از همشهری‌اش دفاع کرد، اگر به‌واقع عزیمت مجدالاسلام و همراهانش به اصفهان را به‌جهت جاسوسی بدانیم این سؤال باقی می‌ماند که چرا تنها مجدالاسلام تاوان آن را داد و دیگر همراهان وی نه‌تنها به سرنوشت او دچار نشدند؛ بلکه به مناصب و مقامات بالاتری نیز رسیدند. شاید گفته عین‌السلطنه که می‌نویسد: «من خدمات او را به مردم و مشروطه‌طلب‌ها می‌دانم. این مجدالاسلام چوب هر دو سر... [نقطه چین در اصل مطلب] مشروطه می‌شود تبعید، مستبد می‌شود تبعید. معلوم می‌شود آدم حق‌گویی است» (خاطرات عین‌السلطنه، ج ۴، ص ۲۷۶) به واقعیت نزدیک باشد.

ادوارد براون، نسبت به درستکاری وی سوءظن داشته؛ و حتی مجدالاسلام را مظنون به رشوه‌خواری می‌داند (براون، صص ۱۲۲ - ۱۲۱). ملکزاده، مجدالاسلام را مردی فوق‌العاده باهوش و مطلع و نیز نویسنده‌ای زبردست خوانده است. وی در ادامه چنین اظهار

می‌دارد که مجدالاسلام به‌خاطر اتهام به استفاده‌جویی، وجهه خود را در میان مشروطه‌طلبان از دست داده است (ملکزاده، تاریخ مشروطیت ایران، ص ۴۳۳).

پسر میرزا حسن رشیدیه نیز مجدالاسلام را از خدمت‌گزاران حقیقی مشروطیت دانسته؛ اما سخنان ناظم‌الاسلام و خلیل‌پور در مورد وی را ناعادلانه و به دور از انصاف دانسته و معتقد است که آنها سعی کرده‌اند مقام اهالی کرمان را قدری بالا ببرند (رشیدیه، ص ۹۶). پروین‌زاد، مجدالاسلام را به بی‌ثباتی عقیده متهم کرده و معتقد است که او به اقتضای زمان، در مدح افراد مطلب می‌نوشته است. اما وی قضاوت کسروی را به طور کامل نپذیرفته و مجدالاسلام را از رجال فرهنگی دوران مشروطیت می‌خواند (پروین‌زاد، ص ۱۴). دیگر محققان به تحلیل در عملکرد مجدالاسلام و اظهارنظر درباره وی پرداخته، تنها از او به عنوان «روشنفکر شاخص» (آبراهامیان، ص ۹۰) یا «روشنفکر سنتی» (یزدانی، ص ۶۰) یاد کرده‌اند، که مدیریت یکی از پنج روزنامه سیاسی پایتخت را عهده‌دار بوده و مانند دیگر هم‌قلمان خود «به ذوق و سلیقه و به اندازه دانش خود درباره مفاهیم آزادی، مشروطه، قانون و پیشرفت قلم می‌زد» (همان، ص ۶۱). و نظراتی از این دست که به دلیل دوری از اطلاع کلام از آنها صرف‌نظر می‌شود.

نتیجه

همانطور که بیان شد، اغلب مورخان و محققان به شخصیت مجدالاسلام تنها در چارچوب روزنامه‌نگاری وی اشاره کرده و کمتر به تکاپوهای فکری وی که منجر به اتهام جاسوسی شده است، پرداخته‌اند. آنچه پس از مطالعه نظرات و نیز مقالات مجدالاسلام دست داد، این است که نمی‌توان به سادگی او را متهم به هم‌دستی با مستبدان کرد. چرا که قبل از متهم کردن وی می‌بایست به این سؤال پاسخ داد که آیا مجدالاسلام بنا به مصلحت و در ظاهر از مشروطه طرفداری می‌کرده است؟ در صورت پاسخ مثبت آیا چیزی از این بازی نصیب وی شده؟ چه هزینه‌های مادی و معنوی را در این راه پرداخته است؟ او برای رسیدن به چه هدف برنامه‌ریزی شده‌ای اقدام به ظاهرسازی کرده است؟ انگیزه وی از انتخاب این راه چه بوده است؟ و....

با مروری اجمالی به اقدامات و اتهامات او، دیدیم که مجدالاسلام در تمام مقالات خود، با حمایت از حکومت مشروطه و معرفی آن به عنوان شکل ایده‌آل حکومت، حکومت استبداد و مستبدان را مورد نکوهش قرار می‌داد و از همگان می‌خواست برای

آزادی و آبادی میهن دست اتحاد به هم داده تا افق سیاست و تمدن کشور را که به واسطه حکومت دیرینه استبداد تاریک شده بود، روشن کنند. آرمان‌های مشروطه‌طلبی و آزادی‌خواهی وی چنان است که در دوره استبداد عین‌الدوله، زبان به تمجید از مشروطه و آزادی می‌گشاید و خود را گرفتار قلعه کلات می‌کند. آیا برای رسیدن به پست و مقام یا هرچیز دیگر، ظاهرسازی و در جلد مشروطیت رفتن، بهترین راه برای رسیدن به مقصد بود یا سخت‌ترین؟ اگر اظهارات منتقدان در همدستی مجدالاسلام با عین‌الدوله را تأیید نماییم، دستمزد وی از این خدمت چه بوده است؟ زندان، تبعید و توقیف برای آن بود که وی نه به نیت خیانت؛ بلکه به‌زعم خود برای خدمت به وطن این راه را برگزید. اگرچه نگاه مجدالاسلام به جامعه آن روز ایران با نگاه دیگر هم‌ردیفانش متفاوت بود ولی این امر دلیلی بر پذیرش سستی اعتقاد وی به اصل ارجحیت مشروطه بر استبداد نبوده و نیست و نشانی از استبدادطلبی در عمق افکار وی دیده نشده است.

اتهام طرفداری مجدالاسلام از شاه مستبد فقط دستاویز کسانی شد که به صرف تندرو نبودن وی درباره‌اش قضاوت کردند. در واقع سبک مقالات مجدالاسلام به گونه‌ای است که در نگاه اول انسان را به این اشتباه می‌اندازد که او با دوپهلوی حرف زدن قصد دارد خود را مثبت جلوه دهد و به قول مخالفانش با مصلحت‌اندیشی قلم را به هر سوی که منفعتی دربر دارد بچرخاند؛ که درباره وی این گفتار صدق نمی‌کند.

شاید بتوان این‌گونه درباره مجدالاسلام به داوری نشست که ماجرای تبعیدش به کلات و مشقت‌های وارده بر او، از وی فردی محتاط ساخته بود که با سنجیدن همه زوایا قلم به دست می‌گرفته است. هم‌چنین به نظر می‌رسد که وی در کنه افکار و اعتقادات خود، ساده‌لوحانه شاه را مظهر استبداد ندانسته و این طور تلقی می‌نماید که وی نیز همراه ملت و مجلسیان بوده است. در واقع می‌توان به جای متهم کردن وی به خیانت، او را فردی خوش‌باور تلقی نمود که به محض اظهار همراهی افراد با مشروطه، آن‌ها را یک مشروطه‌طلب واقعی می‌داند؛ بدون آن‌که بر بازی‌های سیاسی واقف باشد. وی در عمق افکار خود مبانی دینی را جای داده و با پیروی از روش پیامبر اسلام (ص) بدون درنظر گرفتن پیشینه فعالیت افراد و عداوت‌ها و سنگ‌اندازی‌های آن‌ها در راه پیشرفت کشور، به تمجید از نومشروطه‌خواهان می‌پردازد. مرام اصلی وی حذر از بدبینی و بدگویی بوده و بر پایه همین تفکر، از فحاشی به افراد خودداری کرده و همکاران خود را از این کار برحذر می‌داشت. در پایان به دور از هر نوع غرض‌ورزی یا شیفتگی می‌توان

مجدالاسلام کرمانی را یک شخصیت ملی‌گرا و وطن‌پرست به حساب آورد که در راه آرمان خود از هیچ کوششی دریغ نورزید.

پی‌نوشت

۱. خاندانقلی بیگ از جمله متمولین بود که به دلیل عدم حضور در مراسم تاج‌گذاری نادرشاه و یا به دلیل کثرت مال مورد غضب نادر قرار گرفته سر از بدنش جدا گشت. رجوع کنید به مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران؛ ج ۱.
۲. روزنامه‌های خارجی از قبیل: ثریا، پرورش، حکمت و حبل‌المتین و روزنامه‌های داخلی مثل: ایران، اطلاع، تربیت و روزنامه ادب خراسان و کمال در تبریز.
۳. از صاحب‌منصبان سرباز که وابستگی شغلی به امیر بهادر جنگ داشت و به کمک آزادی‌خواهان کرمانی خود را به مجامع آزادی‌خواه نزدیک کرد. وی در حمله قزاق‌ها به مجلس در روز کودتا درهای مجلس را از داخل به روی قزاق‌های مهاجم گشود و در کشتن و گرفتن و آزدن مجلسیان و مشروطه-طلبان و آزادی‌خواهان گوی سبقت را از دیگران ربود و به مناسبت پیروزی در تخریب و بی‌رحمی، لقب سردار ارشد گرفت. سرانجام پس از فرار با محمدعلی شاه و بازگشت به قصد حمله به تهران شکست خورده و به دست بختیاری‌ها اسیر و تیرباران شد. (محیط طباطبایی، صص ۱۰۶-۱۰۷).

منابع:

- نشریه در خصوص زندگی و مرگ و فعالیت‌های مجدالاسلام کرمانی، سند شماره ۲۹۳، پرونده ۹۵، حلقه ۲۲، سازمان اسناد ملی ایران.
- یک نسخه فوق‌العاده مجله همای خدمت و خیانت درباره مجدالاسلام کرمانی، سند شماره ۲۹۷، پرونده ۴۳، حلقه ۲۱۱، سازمان اسناد ملی ایران.
- آبراهامیان، پروانده؛ *ایران بین دو انقلاب*؛ احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، چ دوازدهم ۱۳۸۶
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *ازدهای هفت سر*، تهران، درنا، چ چهارم ۱۳۷۱.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم؛ *حضورستان*؛ تهران، ارغوان ۱۳۶۹.
- براون، ادوارد؛ *انقلاب مشروطیت ایران*؛ مه‌ری قزوینی، تهران، کویر، ۱۳۷۶.
- تفرشی حسینی، احمد؛ *روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*؛ به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چ دوم ۱۳۸۶.
- دانشور علوی، نوراله (مجاهدالسلطان)؛ *جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*؛ تهران، آزان، ۱۳۷۷.
- دولت آبادی، یحیی؛ *حیات یحیی*؛ جلد ۲، تهران، عطار و فردوس، چ ششم ۱۳۷۱.
- دهش، عبدالله؛ *تذکره شعری کرمان*؛ اصفهان، فرهنگ و هنر کرمان ۱۳۷۱.
- ذاکر حسین، عبدالرحیم؛ *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*؛ تهران، دانشگاه تهران ۱۳۷۰.

- رشدیه، شمس‌الدین؛ سوانح عمر؛ تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲.
- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور)؛ ج ۴، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر ۱۳۷۷.
- کتاب نارنجی؛ ج ۱، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، چ دوم ۱۳۶۷.
- کسروی، سید احمد؛ تاریخ مشروطه ایران؛ تهران، امیرکبیر، چ بیست و سوم ۱۳۸۷.
- کسروی، سید احمد؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان؛ ج ۱، تهران، امیرکبیر (۲۵۳۷) ۱۳۵۷.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد؛ تاریخ انحطاط مجلس؛ مقدمه و تحشیه محمود خلیل‌پور، اصفهان، دانشگاه اصفهان ۱۳۵۱.
- مجدالاسلام کرمانی؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (سفرنامه کلات)؛ ۲ جلد، مقدمه و تحشیه محمود خلیل‌پور، اصفهان، دانشگاه اصفهان ۱۳۴۷.
- مجدالاسلام کرمانی؛ شهر خاموشان یا اوضاع عدلیه سابق؛ مقدمه محمود دبستانی کرمانی، بی جا، ناشر م. مجدزاده ۱۳۰۸.
- محیط طباطبایی، محمد؛ تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران؛ بی جا، بعثت ۱۳۶۶.
- مستوفی، عبدالله؛ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه؛ جلد ۲، تهران، زوار، چ چهارم ۱۳۷۷.
- ملکزاده، مهدی؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران؛ تهران، علمی، چ دوم ۱۳۶۳.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد بن علی؛ تاریخ بیداری ایرانیان؛ تهران، امیرکبیر، چ هشتم ۱۳۸۷.
- نیک‌پور، مجید؛ نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان از قاجاریه تا پهلوی؛ تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۸۲.
- یزدانی، سهراب، صوراسرافیل: نامه آزادی؛ تهران، نشر نی ۱۳۸۶.
- ندای وطن، سال اول، شماره ۲۱، مورخ ۲۵ صفر ۱۳۲۵.
- ندای وطن، سال اول، شماره ۱۰۶، مورخ ۷ شوال ۱۳۲۵.
- ندای وطن، سال دوم، شماره ۱۳۵، مورخ ۲۰ ذی القعدة ۱۳۲۵.
- ندای وطن، سال دوم، شماره ۱۳۶، مورخ ۲۲ ذی القعدة ۱۳۲۵.
- ندای وطن، سال دوم، شماره ۱۶۰، مورخ ۱۶ ذی الحجه ۱۳۲۵.
- ندای وطن، سال دوم، شماره ۲۳۳، مورخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۶.
- پروین‌زاد، شهلا؛ «باستانگرایی و باستان‌شناسی در تاریخ معاصر ایران»؛ صبح، ش ۱۰۹، ۲۴ آذر ۱۳۷۸.